

میرزا تقی خان امیر کبیر از چشم یک انگلیسی

مطالبی که در زیر خواهد آمد ترجمه قسمتی از کتابی است که «رابرت کرزن» منشی مخصوص «کانینگ» سفیر انگلیس در عثمانی سال ۱۸۴۳، دربارهٔ خاطرات و مشاهدات یکسالهٔ خود در ارمنستان عثمانی و مخصوصاً دوره اقامت در ارض روم* بخاطر شرکت در «کنفرانس ارض روم» - که با پادرمیانی دو کشور انگلیس و روسیه برای خاتمه دادن به اختلافات ایران و عثمانی تشکیل شده بود - نوشته است و آن را با نام: «ارمنستان: یک سال در ارض روم و مرزهای روسیه و عثمانی و ایران» در سال ۱۸۵۴ در لندن به چاپ رسانده است.

نمایندهٔ ایران در این کنفرانس، میرزا تقی خان وزیر نظام [امیرکبیر] بود که در آن ایام مقام وزارت آذربایجان را بعهده داشت و همراه با سی نفر بعنوان هیئت نمایندگی ایران، در اواخر ربیع الاول ۱۲۵۹ قمری از تبریز عازم ارض روم گردید و بمدت ۴ سال در این شهر اقامت نمود تا سرانجام توانست عهده نامه معروف ارض روم را که پایه گزار روابط جدید ایران و عثمانی شمرده میشود، با دولت عثمانی امضاء نماید. و در همین جریان بود که امیرکبیر؛ درایت و شعور و سیاستمداری خود را کاملاً به ثبوت رساند و نشان داد که شخصیتی لایق و کاردان و از هر نظر شایسته میباشد. «رابرت کرزن» در کتاب خود از میرزا تقی خان نکات جالبی آورده که لازم بود به نظر محققین و علاقمندان تاریخ قاجاریه برسد، تا باین ترتیب نظر یکی دیگر از کسانی که همواره امیر بوده و با او در زمینه های مختلف همکاری داشته دانسته شود و برای ثبت در تاریخ ایران به چاپ برسد.

ناگفته نماند که از اول قرار بود «میرزا جعفر خان مشیرالوله» سفیر سابق ایران در عثمانی، ریاست هیئت نمایندگی ایران را در این کنفرانس عهده دار باشد ولی

* ارض روم (ارزفة الروم) صورت صحیح نام این شهرست ولی چون معمولاً در مآخذ عصر قاجاری «ارض روم» آمده بهمین صورت چاپ شد. (آینده)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
والصالحين
الذين هم خير البرية
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس



به لیل بیماری سختی که عارضش گردید، نتوانست از تبریز حرکت کند و در نتیجه؛ بدستور حاج میرزا آغاسی (صدر اعظم وقت)، میرزا تقی خان به این مأموریت اعزام گردید. و اینک، نکاتی که «رابرت کرزن» درباره او و این کنفرانس و ماجرای قتل عام ایرانیها در کرپلا در کتابش آورده است.*

دکتر حسین ابوترابی

... از زمانهای دور همیشه جنگ و جدالی بین عشایر کرد در مرزهای دو کشور ایران و عثمانی جریان داشته که دامنه آن گاهی در سرزمین کوهستانی شمال «آارات» و گاه در سمت جنوب تا جلگه هائیکه به شط العرب - همان رودی که از بهم پیوستن دجله و فرات حاصل میشود و به خلیج فارس میریزد - ادامه پیدا میکند، کشیده میشود. وقایع این جنگ و گریزها باعث شده است که راههای این مناطق همیشه ناامن و کالاهای تجار - حتی در جاده های حراست شده - در خطر باشد و حتی امروز هم قبایل کرد به سرکردگی افرادی مثل؛ بدرخان بیگ، نورالله بیگ، ابدالخان و محمود خان بتوانند اموال مردم را غارت کنند.

رشته کوهپهائی که قسمت اعظم این منطقه را فرا گرفته اند، چندین ماه از سال پوشیده از برف هستند و برفی که در گذرگاههای مختلف؛ از دامنه کوه تا دشت های مرتفع - گاه تا ارتفاع چند یارد - بر زمین نشسته، معمولاً بخاطر وجود دزدانی که در این راهها کمین گرفته اند پاک نمیشود و باعث میگردد که حتی چند نفری هم که از شر این راهزنان جان سالم بدر برده اند، در میان توده های برف و بهمن هلاک شوند.

بعضی اوقات گروههای مهاجم سوار بر اسبهای راهوار - که قادرند صدها میل بدون خستگی طی طریق نمایند - ساعتی قبل از طلوع آفتاب به دهکده های مجاور حمله میکنند و پس از آتش زدن خانه ها، ساکنین حیرت زده ای را که از خواب پریده و آماده فرار هستند معاصره نموده و تمام اموال قیمتی آنها را غارت میکنند. این غارتگران ساعتی پس از برآمدن خورشید درحالیکه گله های گاو و گوسفند دهکده را همراه دارند و دختران و پسران را برای فروختن و برده داری روی اسبها بسته اند به جای خود باز میگردند. در حالیکه بقیه مردم پیر و جوان دهکده را تماماً با کمال بی رحمی کشته اند تا خبری از این قساوت و وحشیگری آنها به بیرون درز نکند.

برای جلوگیری و یا حداقل کنترل اینگونه اعمال وحشیانه، دولت های عثمانی و ایران همراه با درخواست مساعدت از کشورهای انگلستان و روسیه جهت عقد یک قرارداد صلح و تعیین حدود مرزهای یکدیگر برای شناختن و دانستن حدود وظایف در سماعت از انجام اینگونه اعمال، اظهار علاقه نمودند و به امید علاج این بلا تکلیفی بنا شد کنفرانسی در شهر ارض روم تشکیل شود که در آن؛ «نوری افندی، نماینده

مختار دولت عثمانی - «میرزا جعفرخان» [مشیرالدوله]، نماینده مختار ایران - کلنل «دینز»^۲ کمیسر روسیه - کلنل «ویلیامز» (افسر توپخانه سلطنتی). کمیسر انگلستان شرکت نمایند تا درباره مسائل سرحدی دو کشور ایران و عثمانی و جلوگیری از تاخت و تاز عشایر کرد بحث نموده و سعی نمایند تا این مضیقه با توافق طرفین و بکار بردن قوای مسلح بوسیله هر دو کشور، تحت ضوابط و تصمیمات کنفرانس، در جهت ایجاد آرامش در مرزهای ایران و عثمانی فیصله یابد.

نمایندگان مختار ایران و عثمانی و کمیسرهای انگلیس و روس برای انجام این مأموریت در اوائل سال ۱۸۴۲ به ارضروم وارد شدند ولی کلنل «ویلیامز» که سرپرست هیئت انگلیسی بود، بعلت ناخوشی نتوانست به ارضروم بیاید و بجای او من [رابرت کوزن] که در آن موقع منشی مخصوص «سر استراتفورد کائینگت» سفیر علیاحضرت ملکه انگلیس در قسطنطنیه [استانبول] بودم به این کنفرانس اعزام گردیدم. بمانند که حال کلنل «ویلیامز» بهبود یافت و توانست برای انجام وظیفه به کنفرانس ارضروم بیاید، ما دونفری در این سمت با همکاری کلنل (بعداً ژنرال) «دینز» از طرف روسیه که مردی دانا و بااستعداد بود، به خدمت پرداختیم.

مذاکرات بین دو دولت ایران و عثمانی بعلت اشکالات مختلفی که اغلب به وسیله عثمانیها در راه به ثمر رسیدن هدف کنفرانس ایجاد میشد، مدتها به درازا کشید تا آنکه سرانجام در ژوئن ۱۸۴۷ عهدنامه‌ای بین طرفین امضاء شد که در آن؛ محدوده دو امپراطوری مشخص گردیده بود - ولی نه بوسیله بررسیهای سرحدی، بلکه با مراجعه به نقشه‌هایی که در دست بود و از سالهای پیش، از روی یکدیگر کپی شده بودند - لذا، با توجه به این امر توصیه گردید که نقاط تعیین شده در قرارداد مرزی، بطریق علمی نیز مشخص گردد و بدنبال این توصیه در سال ۱۸۴۸ کمیسرهای انتخاب گردید که مأمور بررسی مفاد عهدنامه و تعیین‌کننده دقیق مرزهای دو کشور باشد. اعضاء این کمیسیون عبارت بودند از: «درویش‌پاشا از عثمانی»، «میرزا جعفرخان»^۳ از ایران، کلنل «ویلیامز» از انگلستان و کلنل «کچریکف»^۴ از روسیه.

این گروه، همان سال [۱۸۴۸] از بغداد حرکت کرد و قدم به قدم مرزهای ناشناخته و غیرمشخص دو کشور را که در میان قبایل کرد و مسیحی از سرحد شرقی بین‌النهرین تا قله آرات ادامه داشت تعیین نمود و وظیفه مشکل و ملاقات‌فرسای خود را در روز ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۲ به پایان رسانید.

امیدوارم نتیجه این عملیات بزودی بقلم «کلنل ویلیامز» منتشر شود تا باین ترتیب اطلاعاتی از اوضاع زندگی و رسوم و عادات مردمی که در کوهستانهای این منطقه زندگی میکنند، همراه با چگونگی زیست کلدانیها، مارونیها، نسطوریها و سایر فرق مسیحی بدست آید، زیرا تاکنون هیچ سیاحی شانس تجسس و تحقیق درباره زندگی و مسائل مذهبی این مردمان را به آنگونه که در معرض مطالعه کلنل «ویلیامز» و افراد تحت رهبری او بوده، نیافته است.....

۵..... اولین واقعه‌ای که کمی پس از ورود ما به ارضروم اتفاق افتاد زیاد

خوش‌آینه نبود:

به علت سرمای ملال‌انگیز شهر، ما بالاچار از تمام سرگرمیهای خارج از منزل محروم بودیم و سعی میکردیم بهر نحوی که شده در داخل اطاقها خود را مشغول نمائیم. همان روزهای اول که همگی در منزل جمع بودیم، همراهان من توانستند در آخرین لحظات از خطر خفگی جان سالم بدر برند، باین ترتیب که: مهترهای ما در اصطبل منزل، که زیر سالن پذیرائی قرار داشت، مقدار زیادی زغال آتش کرده بودند که البته بخاطر مقصود بخصوصی جز هدر دادن اموال اربابشان نبود - این امر در بین نوکرهای تمام ملل مشرق‌زمین رواج دارد و آنها برای وسائلی که بدون پرداخت پول در دسترسشان قرار گرفته اصولاً ارزشی قائل نیستند.

دود زغال پس از رخنه در سقف اصطبل وارد اتاق بالائی شد و دو نفر انگلیسی را که در آنجا مشغول کار بودند بحال نیمه خفقان انداخت، که خوشبختانه ورود ناگهانی کمیسر روسیه به آن اطاق باعث نجاتشان شد و او بدن نیمه‌جان این دو نفر را کشان‌کشان به ایوان اطلاق حمل کرد و روی یرفها انداخت و پس از مدتی فعالیت، آن دو جانی گرفتند و از خطر مرگ رهایی یافتند.

اگر کمیسر روسیه سرزده به ملاقات آنها نرفته بود، مطمئناً هر دو نفرشان تلف میشدند. ولی من، چون در آن موقع به علت عارضه تب شدید در محل کنسولگری انگلستان استراحت کرده و از حرکت به سوی منزل منع شده بودم، خوشبختانه گرفتار این حادثه نشدم.

یک واقعهٔ اسفبار دیگر نیز در همان اوان رخ داد، که آن؛ مرگ ناگهانی «نوری افندی» نمایندهٔ مختار کشور عثمانی، بعلمت سکتة در حمام منزلش بود - او قبلاً سفارت عثمانی را در لندن و وین بعهده داشت - و در نتیجه این پیش‌آمد ناگوار، تمام کارهای ما برای شروع مقدمات کار کنفرانس از هم گسیخته شد، پس از مرگ «نوری افندی» با اینکه منشی سابق او بنام «انور افندی» بجایش منصوب گردید، ولی نتوانست تا مدتی پس از این واقعه خود را به ارض‌روم برساند.

«میرزا جعفر» نمایندهٔ مختار ایران - که از دورهٔ سفارتش در «باب عالی» با من آشنائی داشت - نیز بعلمت بیماری نتوانست از تبریز حرکت نماید و بجای او شخص دیگری بعنوان نماینده مختار دولت ایران در کنفرانس منصوب گردید که نامش **میرزاتقی** بود.

روز ورود «میرزاتقی» به ارض‌روم تمام رجال و معاریف شهر به‌جز پاشای ارض‌روم [حاکم شهر] و نمایندگان کنفرانس، سوار بر اسب تا حومه شهر به استقبال او رفتند و اعضاء هیئت نمایندگی ایران را تا داخل شهر همراهی نمودند. در این مراسم گروه کثیری از مردم شهر حضور داشتند که عده‌ای از آنها؛ سوار بر اسب در حال چهارنعل با تفنگهایی که بوسیلهٔ فشنگهای مشقی پر شده بود، بعنوان خوشامدگوئی پشت سر هم تیراندازی میکردند که البته کار بی‌خطری هم نبود.

بعلمت اینکه من از حضور در این مراسم منع شده بودم، مرا از نیمه‌راه خط‌سیر

مراسم استقبال برگرداندند و چون دلم نمیخواست که از تماشای این منظره جالب محروم باشم، به ناچار روی پشت بام منزل رفته و از آنجا به نظارهٔ انبوه جمعیتی که در پایین تپهٔ محل مسکونی ما گرد آمده بودند مشغول شدم و در آنجا چشمم به سربازانی افتاد که مشغول آتش کردن توپهای بزرگ مستقر بر بالای قلعهٔ نظامی شهر - بخاطر ادای احترام به هیئت نمایندگی ایران - بودند و در يك لحظه متوجه شدم که در اطراف یکی از توپ‌هائیکه به نوبت شلیک میشدند چند تن از گروه‌بانه‌ها و سربازان جمع شده و مشغول کلنجار با توپ هستند. آنها پس از مدتی این توپ را که در منتهاالیه سمت چپ گروه آتشبار قرار داشت پر کرده و به دقت مشغول نشانه‌گیری و تنظیم برد آن شدند و درست در لحظه‌ای که من به آنها پشت کرده و شروع به حرکت نموده بودم، ناگهان صدای مهیبی برخاست و سر و صورت من به علت اصابت جسم سنگینی در آنسوی حیاط منزل، پر از گرد و خاک شد. موقعیکه برای کشف علت، از بالای بام به پایین نگاه کردم، دیدم يك گلولهٔ توپ در زمین حیاط فرو رفته که محل آن درست در امتداد پاهای من قرار دارد و تمام سربازان توپچی نیز از برج قلعه ناپدید شده‌اند. در اینجا بود که تازه متوجه علت فعالیت آنها در تنظیم توپ شدم و دانستم که اینهمه دقت، به خاطر شلیک به منزل هیئت نمایندگی بریتانیا بوده است! که حقا نشانه‌گیری خوبی هم کرده بودند و اگر گلولهٔ توپ سنگینتر بود و کسی جلوتر میافتاد، مسلماً ناپودی مرا هم بدنبال داشت. آنها چون گلوله‌ای در اختیار نداشتند و شلیک توپها صرفاً بخاطر صدای آنها بود، لذا قطعه سنگ گردی را طوری طناب پیچیده‌ند که قالب لولهٔ توپ شود و همان را با نشانه‌گیری و تنظیم دقیق به سوی من پرتاب کرده بودند.

چون «میرزا تقی» یکی از شخصیت‌های بسیار جالب توجه و غیرقابل قیاس با دیگر اعضاء شرکت‌کننده در کنفرانس ارض‌روم بود، لازم میدانم که در اینجا اشاره‌ای به زنه‌گانی او بنمایم:

«میرزا تقی» پسر ۷ آشپز مخصوص «بهمن میرزا» والی ایالت تبریز و برادر «محمد شاه» بود که بصورت همبازی پسران اربابش توانست همراه با آنها تحصیل کنه و چون هوش و استعدادی سرشار داشت، پس از چندی که به سن بلوغ رسید به خدمت «استیقا» درآمد و زیر نظر «امیرنظام» معروف که مشغول تجهیز و تبدیل قشون ایران به صورت ارتشهای اروپائی بود، مشغول بکار شه و زیر دست «امیرنظام» مراحل ترقی را پیمود تا به پایهٔ وزارت نظام [آذربایجان] رسید و ثروت فراوانی گرد آورد.

موقعیکه «میرزاتقی» به سمت نمایندهٔ ایران در کنفرانس ارض‌روم انتخاب شد، [محمد] شاه که علاقهٔ چندانی به پرداخت هزینهٔ او در این سفر نداشت و معتقد بود که «قاعده حکم میکند؛ همیشه پرداخت با رعیت باشه»، او را با سخنانی دلخوش‌کننده و وعده‌های واهی به این مأموریت فرستاد که البته خیال اجرای هیچیک از آنها را در سر نداشت.

«حاج میرزا آقاسی» صدراعظم پیر و ناقل که تنها به خود میاندیشید و در فکر بارکردن توشه خویشتن بود و همیشه با نظر حسادت به «میرزا تقی» مینگریست، از اعزاز وی به این مأموریت بسیار خوشحال شد، زیرا اطمینان داشت که به این وسیله او را از سر راه خود دور نموده است چه، از کینه و عداوت دیرینه مذهبی دو ملت ترک و ایرانی، کسی نبود که بی‌خبر باشد و نداند که این مسئله همیشه بصورت‌های بسیار ناراحت‌کننده‌ای جلوه‌گری نموده است.

سنی‌ها و شیعیان در دین اسلام مانند پروتستانها و کاتولیکها میمانند و دو کشور ایران و عثمانی؛ اگر هم مدتی نسبت به یکدیگر خصومت نورزند، مطمئناً در اثر کوچکترین جرعه اختلاف، آتش عناد آنها شعله‌ور خواهد شد و این موضوع پایانی ندارد.

شمله‌های این آتش دامن‌گیر «میرزاتقی» هم شد و ترکها در سال ۱۸۴۵ - بهنگام اقامت او در ارض‌روم - بخاطر آنکه از وقار و نجابت و رفتار متینش تا حد افراط متنفر شده بودند، اتهامات گوناگونی بر او و اعضاء هیئت ایرانی بستند و در نتیجه؛ گروهی از اشرار متمصب که بالغ بر چند هزار نفر سنی خشمگین بودند ناحیه‌ای را که محل زندگی هیئت نمایندگی ایران در آن قرار داشت محاصره نموده، برای حمله به ساختمان نمایندگی در اطراف آن موضع گرفتند و پس از آن به مدت چند ساعت پی در پی با تفنگ به پنجره‌های ساختمان تیراندازی نمودند. اعضاء هیئت نمایندگی ایران هم بدستور «میرزاتقی» در مقابل، به آنان شلیک میکردند ولی اینکار با تفنگهای بدون گلوله صورت میگرفت که فقط جنبه ترساندن آنها را داشت.

«عزت‌پاشا» پیرمرد هشتادساله دائم‌الخمر و حاکم ارض‌روم که با دسایس «انورافندی» توانسته بود حاکم قبلی شهر (کامل‌پاشا) را از کار برکنار کرده و خود بجایش بنشیند؛ سوار بر اسب بدیدن این صحنه آمد و با وجودیکه چند هزار مرد مسلح در اختیار داشت، کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از تجاوز اشرار به هیئت نمایندگی ایران انجام نداد، ولی بعداً بملت همین قصور از حکومت ارض‌روم منفصل شد و شخص دیگری بنام «بحری‌پاشا» بجایش نشست که او نیز در سال ۱۸۴۷ با شلیک گلوله تصادفی یا عمدی یکی از نوکرانش بنام «ابراهیم» کشته شه.

در بحبوحه ماجرای حمله به ساختمان هیئت ایرانی، «کلنل ویلیامز» ۱۰ تمام قدرت خود را برای کمک به «میرزاتقی» بسیج کرد و با اینکه در این راه جان خود را نیز با دخالت در میانه غوغا به خطر افکند ولی متأسفانه نتوانست کوچکترین حمایتی از جانب «پاشا» و یا دیگر رجال ارض‌روم برای فرونشاندن شورش دریافت نماید. جماعت ترکها چون هم‌قسم شده بودند که خون به پا کنند و هر طور شده یکنفر ایرانی را قربانی نمایند، بالاخره توانستند يك مرد بدبخت را که قرار بود عازم تبریز شود - و اتفاقاً همان روز برای خوش‌خه‌مستی به منزل هیئت نمایندگی ایران رفته بود تا اگر نامه و پیغامی دارند برایشان به تبریز ببرد - از پنجره عمارت بیرون کشیده و قطعه قطعه نمایند. و يك ایرانی دیگر نیز که همان روز بی‌خبر

از حوادث اطراف منزل هیئت ایرانی، در نقطه دیگری از شهر قدم میزد بوسیله یک قصاب کشته شد.

شورشیان پس از مدتی توانستند با شکستن در و پنجره به داخل هجوم بیاورند و همراه با غارت وسائل خانه و خراب کردن سقف، هرچه که بدستشان رسید نابود کردند. «میرزاتقی» باتفاق نوکرانش در یکی از اطاقهای عقبی عمارت که محکم تر از بقیه بود پناه برد و در مقابل شورشیان سنگر گرفت و آنقدر مقاومت کرد و به دفاع ادامه داد تا سرانجام، ترکها از حمله دست برداشتند و متفرق شدند.

سلطان عثمانی بعداً مبلغ هشت هزار لیره بعنوان جبران خسارات ناشی از این هجوم وحشیانه به «میرزاتقی» پرداخت نمود.

در ژوئن ۱۸۴۷ پس از اینکه «میرزاتقی» ماهده صلح و تجارت بین دو کشور ایران و عثمانی را با «انورافندی» و اعضاء نمایندگی انگلیس و روسیه امضاء کرد به تبریز مراجعت نمود. وی پس از مرگ «امیرنظام» منصب او را اشغال کرد و به مقام امیرنظامی رسید.

در موقع شدت بیماری «محمدشاه» و اواخر عمر او، «بهمن میرزا» شروع به توطئه‌چینی برای تصاحب تاج و تخت ایران نمود، ولی چون اعمالش برملا شد و نتوانست در این راه موفقیتی بدست آورد، اجباراً به تفلیس گریخت و هم‌اکنون نیز در آنجا اقامت دارد و بعنوان یک پناهنده تحت حمایت تزار روس قرار گرفته است که تزار او را برای روز مبادا و بعنوان عامل ترساندن شاه فعلی [ناصرالدین شاه] نگهداری میکند تا اگر روزی او از پادشاهی افتاد و یا اوضاع مناسب شد، فوراً «بهمن میرزا» را به تخت سلطنت ایران بنشانند.

وقتی که «محمدشاه» - که در عمرش جز شکار گنجشک هیچ کار دیگری انجام ندهاده بود - از دنیا رفت، «میرزا تقی» با قشون تحت فرمان خود به سمت تهران حرکت نمود و شاهزاده جوان «ناصرالدین» ۱۱ را به تخت سلطنت نشاند و «ناصرالدین» هم به جبران این خدمت، خواهر خود را به عقد «میرزا تقی» درآورد و بطوریکه میگویند: این زن به شوهر خود خیلی علاقمند گردید. «میرزاتقی» همچنین توانست املاک و متصرفات پشاور «حاج میرزا آقاسی» صدراعظم قبلی ایران را نیز به اختیار خود درآورد. «حاجی» که مربی «محمدشاه» بود یکی از معروفترین صدراعظم‌های این سلسله پادشاهیست که بغاطر اعمال سفیهانه خود شهره هستند. او توانست در طول صدارت خود بوسیله باج‌گیریهای کلان ثروت هنگفتی گرد آورد و سر آخر نیز با وجودیکه مقدار زیادی از آن بوسیله اربابش از چنگ او بیرون آمد ولی هنوز صاحب گنجینه بزرگی از طلا و نقره و جواهرات بود که پس از خلع از صدارت، با آنها به کربلا رفت و در همانجا به سال ۱۸۵۰ با وارستگی و حالتی قدوسی از دنیا رفت.

پس از او «میرزاتقی» بر سریر صدارت تکیه زد و به سرعت رو به ترقی نهاد و شاه جدید نیز، املاک باقیمانده از «حاج میرزا آقاسی» را که وسعت و ارزشی ناورنگردنی داشت باو بخشید. این املاک شامل شهرها، دهات و زمینهای بود که اگر

با روشی صحیح از آنها بهره‌برداری میشد، درآمدی برابر يك نيمه سلطان برايش بارمغان می‌آورد.....

..... آنطور که می‌گویند؛ بزرگترین دشمن «میرزاتقی» در دربار، مادر شاه بود که دارای قدرت فراوان و ثروت سرشار و اهمیت فوق‌العاده‌ایست. در کشور عثمانی نیز مادر شاه که «سولطان‌والده» نامیده میشود عیناً همان قدرت و اهمیت مادر شاه ایران را داراست. آنها اگر بخواهند خدمت کنند، میتوانند بهترین خدمتگزار باشند و اگر هم به کارهای ناشایست برخیزند، واقعاً شر و فتنه‌ای به پا خواهد کرد؛ زیرا قدرت آنها مافوق قانون است و به انجام هر کاری که مایل باشند مجازنه.

مادر شاه همراه با عده‌ای که به قدرت «میرزاتقی» حسادت می‌ورزیدند و از نفوذ و توانایی او در حکومت خشمگین بودند، گروهی تشکیل دادند و توانستند اراده شاه ناتوان را در اختیار خود گرفته و موافقت او را برای طرد «میرزا تقی» بدست آورند - شاهی که همه‌چیز خود را در دنیا مدیون وزیرش بود.

و باین ترتیب، «میرزاتقی» به کاشان^{۱۲}، که در آنجا ملکی داشت تبعید شد و این عمل بصورتی انجام گرفت که بهیچوجه سوءظن او برانگیخته نشود. بدنبال او زن جوانش - خواهر شاه - نیز با دست کشیدن از تجملات زنده‌گی، بخاطر زندگی با شوهرش در شهری دور از جنجال بسوی کاشان حرکت کرد ولی موقعیکه به نزدیک دروازه‌های شهر رسیده از شهر بسوی او آمد و خبر آورد که «میرزاتقی» به دستور برادرش کشته شده است^{۱۳}. باین ترتیب که: مأمورین شاه در حمام به سراغش رفتند و با اینکه او سخت مقاومت میکرد، بر او غلبه نموده و پس از گشودن رگهایش آنقدر او را نگه‌داشتند تا زنده‌گی وزیر اعظم خاتمه یافت.

«میرزاتقی» متهم به هیچ جنایتی نبود که اینچنین ناجوانمردانه بدست شاه کشته شه. او با این عمل، بدست خود یکی از بهترین و شرافتمندترین عناصر مملکت را به تحریک عوامل فاسد و اطرافیان فرومایه خویش از میان برداشت - این حادثه در سال ۱۸۵۱ واقع شه.

البته این طرز خاتمه‌دادن به زنده‌گی و به انتها رساندن سرنوشت صدراعظم ایران زیاد هم غیرعادی نیست، چون اینگونه عقوبت‌ها معمولاً گریبانگیر افرادی میشود که مورد مرحمت قرار داشته و جرم سنگینی هم مرتکب نشده باشند و در اینجاست که صحت ضرب‌المثل «گرفتاری در دست يك فول آدمخوار بمراتب بهتر از آنست کسه آدمی مورد لطف و مرحمت صد حکمران مستبد و ستمگر قرار گیرد» ثابت میشود.....

حواشی

۱- تنها شخصی که به این کتاب دسترسی داشته؛ دکتر فریدون آدهیت است که در کتاب «امیر کبیر و ایران» خود سطوری از مطالب «رابرت کرزن» را آورده است.

۳- میرزا جعفر خان مشیرالدوله بعداً شرح این مأموریت را با قلمی محققانه تحریر کرد که اخیراً به اهتمام محمد مشیری تحت عنوان «رساله تحقیقات سرحدیه» به شماره ۷۷ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

4- Ktchirikoff

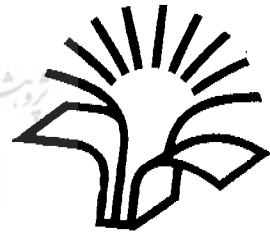
- ۵- راپرت کرزن برای شرکت در کنفرانس ارض‌روم از استانبول با کشتی به طرابوزان آمد و از آنجا باتفاق نماینده روسیه به ارض‌روم حرکت نمودند.
- ۶- باب عالی کنایه از دربار عثمانی است.
- ۷- کربلائی قربان.
- ۸- محمدخان زنگنه معروف به امیرنظام که نایب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود.
- ۹- در ناسخ‌التواریخ نام حاکم ارض‌روم، «اسعدپاشا» نوشته شده است.
- ۱۰- کلنل ویلیامز، کمیسر انگلستان در کنفرانس که ابتدا بر اثر کسالت نتوانسته بود به ارض‌روم بیاید پس از بهبودی انجام وظایف را به عهده گرفته و در این موقع در ارض‌روم حاضر بود.
- ۱۱- مؤلف، اشتباهاً «ناصرالدین» را «نورالدین» نوشته است.
- ۱۲- مؤلف، اشتباهاً شهر قم را بجای کاشان نوشته است.
- ۱۳- طبق مدارک موجود؛ «عزت‌الدوله» زن امیر در کاشان با او بسر می‌برده که میرغضب‌ها سراغش رفتند، و در نتیجه اظهارنظر فوق، صحیح نیست.

کتابفروشی تاریخ

فروشگاه متون فارسی و کتابهای

مربوط به تحقیقات ادبی و تاریخی

و چاپهای قدیمی



خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین،

طبقه دوم - تلفن ۶۴۶۴۲۶